

## ایران و جنگ جهانی دوم (3)

مریم تاج عینی

وی هنگامی که ژنرال ژاندار، مستشار نظامی سفارت فرانسه در تهران، را مخاطب قرار داد و از میزان مقاومت ارتش ایران در برابر قوای دول معظم جویا شد و پاسخ نامیدکننده «دو ساعت مقاومت» را شنید، جهانیانی، رئیس وقت ستاد ارتش، را مامور کرد تا نقاط ضعف ارتش ایران را شناسایی و رفع کند، اما هنگامی که جهانیانی تمامی عوامل ضعف ارتش را طی یک گزارش تحقیقی به سمع و نظر وی رسانید، چنان مورد غضب قرار گرفت که نه تنها دستگیر و رهسپار زندان شد، [50] بلکه تمامی خاندان جهانیانی، که اکثر آنها مستخدم ارتش بودند، از وحشت دیکتاتور و دستور تلویحی اش، نام خانوادگی خود را به جهان بینی، شه بنده، کیکاووسی و یزدان مهر تغییر دادند، [51] تا بدین وسیله موارد نقصان ارتش شاهنشاه قدر قدرت مرتفع گردد! به هنگام حمله متفقین، رضاشاه حتی کوچک ترین اقدامی برای رفع ضروریات مورد نیاز سربازان انجام نداده بود، کما اینکه در جلسه هیات وزرا، که در روز سوم شهریور 1320 با حضور رضاشاه تشکیل گردید، معلوم شد:

1- برای مصرف تهران بیش از سه روز گندم موجود نیست؛

2- پیش بینی برای برقراری سیستم آگاه کننده مردم (آزیر) مطلقاً به عمل نیامده است؛

3- روز بعد معلوم شد که حتی بنزین هم به حد کافی وجود ندارد؛

4- علاوه بر اینها پناهگاه هوایی هم احداث نشده بود و در روز دوم جنگ نیز ستاد جنگ اعلام کرد که استفاده از پنجاه هزار نفر ابواب جمعی نیروهای پادگان به دلیل نبود کامیون و بنزین ممکن نیست. [52] در این جلسه هیچ کس از رضاشاه نپرسید که بنزین، آذیر، پناهگاه و ضد هوایی هم مثل بمباردیه، تانک و هواپیما در دسترس نیستند یا اینکه تمام حکومتها آنها را جزء برنامه های بلندمدت خود پیش بینی می کنند؟ وی در حالی دستور محاکمه و مجازات علی ریاضی و احمد نخجوان، و بازگشت امرای لشکر را به تهران صادر کرد [53] که خودش در تدارک فرار بود؛ چنان که در همان روز سوم شهریور علناً اظهار کرده بود: «ما تصمیم خود را گرفته ایم که برویم.» [54] سوال اینجاست که در تاریخ، کدام جنگ است که با فرار فرماندهان لشکر، سربازانش پراکنده نشده و به پیروزی رسیده باشند؟ ارتشبد فردوست در خصوص حال و روز رضاشاه هنگام حمله متفقین می نویسد: «پس از اینکه به او گوشزد شد ورود نیروهای متفقین به ایران اجتناب ناپذیر است، آن مرد قدر قدرت، که قدرتش در دستگاه دژخیمی شهربانیش بود، یکباره فرو ریخت و به فردی ضعیف و غیر مصمم تبدیل شد و در ظرف چند روز قیافه و اندامش آشکارا پیرتر و فرسوده تر گردید.» [55]

درواقع تصویری که رضاشاه در این برهه زمانی از خود نشان داد کاملاً با تصویری که تا پیش از این تاریخ از وی ارائه شده بود، در تضاد قرار داشت. تا پیش از این تاریخ، در مدارس نظام و دانشکده های افسری، چاپلوسان و فرصت طلبان ظهور رضاشاه را امری الهی تلقی می کردند که به صورت دست خداوندی از آستین ملت بیرون آمده و ایران و ایرانی را نجات داده است؛ [56] کار به جایی رسید که سرگرد فرزند در سال 1319.ش در سخنرانی اش در دانشگاه جنگ، ضمن مقایسه هیتلر و رضاشاه، با خدا خواندن هیتلر، رضاشاه را حتی بالاتر از خدا خواند. [57]

از سویی دیگر، رضاشاه تلاش کرد با حذف القاب و عناوین دوره قاجار، نظیر سلطنه، دوله و...، و به کارگیری القاب نظامی جدید، نظیر سپهبد، امیرلشکر، حکومتی میلیتاریزه و نظامی ایجاد کند. او با اعمال این سیاست باعث شد اشرفیت نظامی جدیدی به وجود آید که متشکل از نورچشمی ها، چاپلوسان و فرصت طلبان بود و گماشتن این افراد در راس این امور یأس و سرخوردگی افسرانی را موجب می شد که به دلیل مانورها و تبلیغات گسترده زمان رضاشاه، به امر نظامی گری روی آورده بودند. از طرف دیگر، افسران دانشکده دیده در بدو ورود به خدمت، بر مبنای نوعی نیاز روحی به داشتن یک فرمانده دلاور و وطن پرست، رضاشاه را مظهر تمام صفات خوب دلاوری، شجاعت، میهن پرستی و... می دانستند.

آنها سیه چردگی او را به خدمات مردانه وی در وضعیت آب و هوای سخت و سوزان، و زخم پیشانی او را ناشی از سلحشوری سربازیش می دانستند، اما پس از اینکه مشخص شد زخم بالای پیشانی جای زخم جنگی نبوده، بلکه جای زخمی است که در اثر برخورد قمه و طی نزاعی بین او و همقطار دوران جوانیش، گروهیان علیشاه، هنگام امتناع از پرداخت پول یک بطری عرق در خانه گلین معروفه در محله ده آن روز عارض شده است، [58] خواه ناخواه شخصیت رضاشاه در نظرشان فروریخت. از سویی دیگر، عکس العمل رضاشاه نسبت به افسران ژاندارمری و گماردن افسران ناآگاه و بی سواد و برتری دادن فزاق ها نسبت به سایر افسران، و خفقانی که نورچشمی های او بر جامعه اعمال می کردند، به خصوص از دهه 1310 به بعد، نارضایتی فزاینده افسران

ارتش را به دنبال داشت؛ [59] در این میان، رویکرد رضاشاه به آلمان و گسترش مبادلات سیاسی - اقتصادی با آن کشور، سوءظن روسیه و انگلیس را موجب گردید؛ همچنین طرفداري او از هیتلر و افکار فاشیستی اش، موجب شد بسیاری از افسران بله قربان گو و جاه طلب ارتش از شخص دیکتاتور تبعیت کنند؛ کمالینکه کسانی چون سرلشگر باتمانقلیچ، به تقلید از هیتلر، سبیل هیتلری گذاشتند و سر خود را به صورت آلمانی تراشیدند؛ [60] در واقع افزایش هم دردی با فاشیسم و احساسات هواداری از دول محور در درون ارتش ایران، هر چند به صورت پراکنده باقی ماند، نشانه ای از بی ثباتی بود و در حمله متفقین موثر افتاد؛ [61] در وصف بی ثباتی و روحیه مقلد امرای ارتش همین بس که ارتشبد منوچهر آریانا به دلیل تقلید کورکورانه از غرب، زمانی خود را ناپلئون بناپارت ثانی [62] و زمان دیگری، پس از پیروزی موشه دایان در نبرد با فلسطینی ها، خود را موشه دایان خواند و شایع بود که به دلیل یک چشمی بودن موشه دایان، تنها چاره را در این دید که برای شباهت به او، به فرانسه سفر کند و یک چشم خود را درآورد! [63]

وی همچنین در طی عمر خود، چندین بار نام خود را تغییر داد؛ چنان که ابتدا حسین نخعی نام داشت، بعد به حسین معتمد منوچهری تنکابنی تغییر نام داد و در نهایت سپهبد بهرام (منوچهر) آریانا نامیده شد. [64]

رویکرد به دوران باستان یکی دیگر از سیاستهای اعمال شد زمان رضاشاه بود که فروغی آن را تئوریزه، و رضاخان عملی کرد. این باستان گرایی، به شکل بسیار سطحی و کودکانه ای، نه تنها تمام عرصه های هنری، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را درنوردید، بلکه به خصوصی ترین زوایای زندگی افراد نیز رسوخ یافت، به طوری که تقلیدهای محض از اشکال و نقوش تخت جمشید در آثار هنری و معماری نمایان شد. از این رو، بخش اعظم فرصت طلبان نیز، به سان رضاخان، نام خانوادگی باستانی بر خود نهادند. با نگاهی گذرا به جراید سنوات 1304.ش به بعد، موج این گونه تغییر نامها آشکارتر می گردد. اما از آنجا که حکومت رضاشاه یک حکومت نظامی بود و ارتش یکی از ارکان اساسی آن محسوب می گشت، این سیاست بیش از همه در عرصه نظامی اعمال شد؛ چنان که بخش اعظم نیروهای نظامی به واسطه اطاعت کورکورانه از رضاخان، برای عقب نماندن از کاروان تمدن؟! به سرعت این سیاست را در دستور کار خود قرار دادند. از جمله این افراد می توان از حسین نخعی نام برد؛ او چنان که ذکر گردید، ابتدا به حسین منوچهری تنکابنی و سپس بهرام (منوچهر) آریانا تغییر نام داد. [65] اقلیت محدودی نیز، مثل جلیل مجتهدی (بزرگمهر بعدی) که سعی می کردند به گونه ای خفیف مقاومت کنند، به دستور رضاشاه، به تغییر نام خانوادگی خود مجبور گردیدند. [66] اما با اوج گیری تغییر نامهای خانوادگی از سوی نیروهای نظامی، بسیاری از افرادی که در گذشته با رضاشاه مشکلاتی داشتند نیز، به منظور شناخته نشدن، به این کار مبادرت ورزیدند؛ از جمله این افراد می توان به سرهنگ ملک زاده، یکی از نیروهای ژاندارمری، اشاره کرد که با اضافه کردن نام هیربد به نام خانوادگی خود به شدت موجب عصبانیت رضاشاه گردید، از این رو، رضاشاه دستور داد که هیچ فرد ایرانی حق ندارد، بدون اجازه شاه، نام خانوادگی خود را تغییر دهد و این فرمان را مجلس، طی یک ماده واحده، تصویب کرد. [67]

در نتیجه همین سطحی نگری، یکسونگری، بی ثباتی و ناآگاهی حاکم بر ارتش بود که کسانی چون سرلشگر محمدحسین آیرم، چهارمین رئیس شهربانی دوره رضاشاه - که در سال 1314.ش، تقریباً از ایران فرار کرده بود - پس از حمله متفقین به ایران، به فکر تشکیل دولت ایران آزاد افتاد و حتی عده ای از ایرانیان مقیم خارج را به دور خود جمع کرد. [68]

سرتیپ عطاپور نیز هنگامی که متوجه شد انگلیسی ها، پس از فرار رضاشاه، به دنبال فرد دیگری غیر از محمدرضا برای سلطنت هستند، با نزدیک شدن به انگلیسی ها سعی کرد نظر آنان را به خود جلب نماید. [69] عده ای دیگر از افسران ارتش نیز همچون رضاشاه چنان به ضعف و زبونی دچار گردیدند که با پوشیدن لباس زنانه سعی کردند هویت خود را مخفی سازند. [70]

## ارتش پس از شهریور 1320

دانش آموزان مدارس نظام در دوره رضاشاه، که اغلب از دو طبقه متضاد ثروتمند و فقیر بودند، شکاف طبقاتی را به نحو فزاینده ای حس می کردند؛ در واقع تجزیه ایشان به دو گروه عدمی و غیر عدمی (بی بضاعت و بابضاعت) موجب شده بود گرایشاتی در هر گروه به وجود آید. از این رو پس از شهریور 1320 و در فضای باز سیاسی به وجود آمده، علاوه بر اینکه عده ای از عدمی ها با ورود به دانشکده افسری به شاخه نظامی حزب توده پیوستند، کسانی از غیر عدمی ها نیز، همانند غلامحسین بیگلری، به سبب وجود تفاوت طبقاتی در دبیرستان نظام، وارد شاخه نظامی حزب توده گشتند؛ همچنین عده ای از عدمی ها، به منظور خروج از آن وضعیت، به رژیم حاکم نزدیک شدند و نوکر او گردیدند؛ کسانی چون سپهبد ناصر مقدم (رئیس ساواک) و سپهبد هاشمی نژاد [71] (فرمانده سابق گارد شاهنشاهی).

سرانجام حوادث شهریور 1320.ش موج وسیعی از نارضایتی را نسبت به رضاشاه و تمامی صاحب منصبان ارتش به وجود آورد؛ اگرچه هریک از ایشان، یعنی شاه و صاحب منصبان، سعی می کردند طرف مقابل را متهم نمایند، این گونه منحرف کردن اذهان عمومی، از مساله اصلی، یعنی نارضایتی از بی کفایتی ارتش قدر قدرت رضاشاهی، که در این دوران فقط مشغول سرکوب داخلی بود، نمی کاست. ناخشنودی از رضاشاه و صاحب منصبان ارتش در درون و برون ارتش انعکاس یافت؛ نارضایتی مردم از نیروی زمینی، در معابر عمومی، با مقایسه رفتار آنها با نیروی دریایی آشکار می شود؛ مردم به واسطه مقاومت نیروی دریایی رفتار بالنسبه

محترمانه تري با افسران نيروي دريايي داشتند. [72]

اما زمينه هاي ناخشنودي نظاميان جوان نسبت به عملکرد صاحب منصبان و امرای ارتش، زماني گسترش يافت که ايشان در کمال ناباوري، پوشالي بودن ارتش و وعده هاي آن را دريافتند. سراسر خاطرات اين نظاميان آکنده از نوعي خشم همراه يأس و سرخوردگي است. [73]

بدین ترتیب در ارتشي که رضاخان فقط و فقط براي حفظ منافع خود به وجود آورده بود نوعي انشقاق پديد آمد و طی یک فرایند زماني سه نوع طرز تفکر در مورد مسائل سياسي، در میان نیروهاي نظامي، به وجود آمد. از این رو، گروهی همچنان سلطنت طلب باقي ماندند و هیچ گاه به مراحل بعدي، يعني نقد اوضاع، دست نيافتند؛ متأسفانه ايشان بخش اعظم نیروهاي نظامي را تشکیل مي دادند، اما عده اي پس از گذر از پرستش شاه به عنوان نماد سلطنت، به الگوهاي ديگري از جمله آلمان هیتلري و شونیسیم و سپس به نوعي ناسیونالیسم ايراني دست يافتند. این عده اقلیتی به شدت متزلزل بودند؛ کمالینکه در بسياري از حوادث و وقایع تاریخی، ايشان به راحتی زیر سایه گروه اول می خزیدند، به همین جهت در بسياري موارد، تفکیک این دو گروه از یکدیگر کار بسیار دشواری است. در برابر سلطنت طلبها و ناسیونالیست هاي نظامي، گروهی که اغلب سابقه تفکرات شونیسیتی و ناسیونالیستی داشتند، از ایدئولوژی ناسیونالیسم به انترناسیونالیسم روی آوردند و زمینه ساز گسترش اندیشه چپ در میان نظامیان گردیدند.

## نتیجه

تأثيرات شهريور 1320 ش، بر تمامی نیروهاي موثر جامعه کاملاً مشهود است؛ اما در این بین نیروهاي نظامي در اولويت قرار دارند، زیرا با سقوط ديکتاتوري نظامي رضاشاه، اولین قشري که به شدت آسیب دید نظامیان بودند، که البته نظامیان را نه براساس خاستگاه طبقاتي ناشي از درجات نظامي شان، بلکه براساس عامل سن، بايد تقسیم نمود، نظامیان میانسال و مسن، که تمامی پیشرفتشان حاصل دوران ديکتاتوري نظامي رضاشاه بود، خواهان بازگشت به شرایط قبل از شهريور 1320 ش، بودند، اما در برابر ايشان، نظامیان جوان، که به منظور آینده اي بهتر وارد ارتش شده بودند، خواهان ارتقاي عرصه هاي نظامي، اجتماعي و اقتصادي بودند. از این رو، گرایش به شخص اول در اندیشه آنان جایگاه و پایگاه محکمی نداشت، لذا بخش اعظم ايشان تحت تاثیر تحولات جهاني به سوي ناسیونالیسم تمایل يافتند و عده اي نیز تحت تاثیر پیروزي هاي ارتش سرخ شوروي و نیروهاي پارتیزاني چپ گرا در اروپاي شرقي، به ویژه پارتیزانهاي مارشال تیتو در یوگسلاوي، از یک سو، و تاسیس حزب توده در ایران، از سويي ديگر، به اندیشه هاي چپ و انترناسیونالیسم گرایش يافتند. ماحصل حضور این سه گروه در ارتش ایران، مناسبات، رقابتها و کشمکش هايي بود که نه تنها در دوران اشغال (1320-1324) و حوادث آذربایجان و کردستان (1324-1325 ش)، بلکه تا کودتاي 28 مرداد 1332 ش، تداوم يافت.

[1]- هنري ویلسون، لیتل فیلد، تاریخ اروپا از 1815 م. به بعد، ترجمه: فریده قره چه داغي، تهران، علمي و فرهنگي، 1381، صص 248-250

[2]- درخصوص دوران صلح نیمه مسلح رک: ا. جي. پی تیلر، ریشه هاي جنگ جهاني دوم، ترجمه: محمدعلي طالقاني، تهران، علمي و فرهنگي، 1363، صص 195-196

[3]- سرژ برشتین، پی یر میلزا، تاریخ قرن بیستم، ترجمه: دکتر امان الله ترجمان، تهران، آستان قدس رضوي، 1370، ص 21

[4]- ا. جي. پی تیلر، همان، ص 197

[5]- هنري ویلسون، لیتل فیلد، همان، صص 284-285

[6]- سرژ برشتین، پی یر میلزا، همان، ص 19

[7]- گ. ا. دبورین، رازهاي جنگ جهاني دوم، ترجمه: کیخسرو کشاورزي، تهران، گوتنبرگ، 1369، ص 56

[8]- هنري ویلسون، لیتل فیلد، همان، ص 293

[9]- صفاءالدین تبرائیان، ایران در اشغال متفقین، تهران، رسا، 1371، ص 13

- [10]- علي اصغر زرگر، تاريخ روابط سياسي ايران و انگليس در دوره رضاشاه، ترجمه: کاوه بیات، تهران، پروین، 1372، ص 400
- [11]- صفاءالدين تبرائیان، همان، ص 13
- [12]- همان.
- [13]- علي اصغر زرگري، همان، ص 400
- [14]- ریچارد استوارت، در آخرین روزهای رضاشاه، تهاجم روس و انگلیس به ایران در شهریور 1320، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ مهدوي و کاوه بیات، تهران، چاپخانه رخ، 1370، صص 18-19
- [15]- علي اصغر زرگري، همان، ص 404
- [16]- همان، ص 406
- [17]- عبدالرضا هوشنگ مهدوي، تاريخ روابط خارجي ايران از ابتدای صفويه تا پایان جنگ جهانی دوم، تهران، امیرکبیر، 1377، صص 397-398
- [18]- براي اطلاع بیشتر رک: ریچارد استوارت، همان، ص 21
- [19]- علي اصغر زرگري، همان، ص 408
- [20]- سرریدر بولارد، شترها باید بروند، ترجمه: حسین ابوترابیان، تهران، نشر نو، 1362، ص 33
- [21]- همان، ص 44
- [22]- عبدالرضا هوشنگ مهدوي، همان، ص 401
- [23]- همان.
- [24]- همان، ص 402
- [25]- جمعی از نویسندگان، گذشته چراغ راه آینده است، تهران، جامی، ص 77
- [26]- دکتر ابراهیم ذوقی، ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم، تهران، پازنگ، 1368، ص 32
- [27]- صفاءالدين تبرائیان، همان، صص 40-44
- [28]- همان، صص 45-47
- [29]- عبدالرضا هوشنگ مهدوي، همان، صص 404-405
- [30]- براي اطلاع بیشتر رک: صفاءالدين تبرائیان، همان، صص 49-57 و نیز عبدالرضا هوشنگ مهدوي، همان، ص 407
- [31]- منشور گرکانی، رقابت شوروي و انگليس در ايران، محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، موسسه مطبوعاتی عطایی، 1368، ص 157
- [32]- ضیاءالدين الموتی، فصولی از تاریخ مبارزات سياسي و اجتماعي ايران، تهران، انتشارات چاپخش، 1370، ص 320

- [33]- عبدالرضا هوشنگ مهدوي، همان، ص408
- [34]- براي اطلاع بيشتر از متن استعفانامه رضاخان رك: ضياءالدين الموتى، همان، ص334
- [35]- براي اطلاع بيشتر رك: عبدالرضا هوشنگ مهدوي، همان، صص409-407
- [36]- محمد عتيق پور، بلواي نان فاجعه 17 آذر 1321، تهران، شريف، 1379، ص88
- [37]- جواد صدر، نگاهي از درون، به كوشش مرتضي رسولي پور، تهران، 1381، ص376
- [38]- براي اطلاع بيشتر رك: سرريدر بولارد سركلارنت اسكرابن، شترها بايد بروند، ترجمه: حسين ابوترابيان، تهران، نشر نو، 1362، صص139-138
- [39]- جواد صدر، همان، ص132
- [40]- سيروس غني، ايران برآمدن رضاخان بر افتادن قاجارها، ترجمه: حسن كامشاد، تهران، نيلوفر، 1377، ص426
- [41]- عبدالرضا هوشنگ مهدوي، همان، ص409
- [42]- محمدرضا پهلوي، پاسخ به تاريخ، ترجمه: حسين ابوترابيان، تهران، 1371، ص98؛ محمدعلي سفري، قلم و سياست از شهريور 1320 تا مرداد 1332، نشر نامك، 1371، ص89
- [43]- محمدعلي سفري، همان.
- [44]- محمد عتيق پور، همان، ص93
- [45]- رك: عبدالرضا هوشنگ مهدوي، همان، ص406؛ ناخدا حسين انوشيرواني، كودتاي نافرجام، تهران، محيط، 1378، ص36
- [46]- غلامرضا مصور رحمانى، خاطرات سياسى، نظامى و اقتصادى (پايان سخن)، تهران، شركت سهامى انتشار، 1377، ص45؛ احمد اميراحمدى، خاطرات نخستين سيبهد ايران، به كوشش غلامحسين زرگرى نژاد، تهران، موسسه پژوهش مطالعات فرهنگى، 1373، صص434-433
- [47]- غلامرضا مصور رحمانى، همان، ص18
- [48]- همان.
- [49]- احمد اميراحمدى، همان، ص414
- [50]- خسرو معتضد، پليس سياسى در عصر بيست ساله، تهران، جانزاده، 1366، صص528-517
- [51]- باقر عاقلى، شرح حال رجال سياسى نظامى معاصر ايران، تهران، گفتار و نشر علم، 1380، صص556-555
- [52]- غلامرضا مصور رحمانى، همان، ص17
- [53]- براي اطلاع بيشتر رك: احمد اميراحمدى، همان، ص434
- [54]- غلامرضا مصور رحمانى، همان، ص19
- [55]- حسين فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوي (خاطرات)، تهران، اطلاعات، 1367، ص89

- [56]- رک: مصور رحمانی، همان، صص 13-14
- [57]- غلامرضا مصور رحمانی، کهنه سرباز خاطرات سیاسی و نظامی، تهران، رسا، 1366، صص 203-204
- [58]- عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، ج 3، تهران، انتشارات علمی، 1341، ص 324
- [59]- استفانی کرونین، ارتش و حکومت پهلوی، ترجمه: غلامرضا علی بابائی، تهران، خجسته، 1377، ص 416
- [60]- غلامرضا مصور رحمانی، خاطرات سیاسی و نظامی (کهنه سرباز)، همان، ص 180
- [61]- استفانی کرونین، همان، ص 416
- [62]- باقر عاقلی، همان، ص 12
- [63]- غلامرضا مصور رحمانی، کهنه سرباز، همان، صص 180-182
- [64]- برای اطلاع بیشتر از شرح حال بهرام آریانا رک: باقر عاقلی، همان، صص 11-12
- [65]- باقر عاقلی، همان، صص 11-12
- [66]- جلیل بزرگمهر، ناگفته ها و کم گفته ها از دکتر محمد مصدق و نهضت ملی ایران، تهران، کتاب نادر، 1379، ص 1
- [67]- ملک زاده هیربد، سرگذشت حیرت انگیز، تهران، 1328، ص 107
- [68]- باقر عاقلی، همان، ص 42
- [69]- برای اطلاع بیشتر رک: غلامرضا مصور رحمانی، کهنه سرباز، همان، صص 23-24
- [70]- ناخدا حسین انوشیروانی، همان، ص 39
- [71]- برای اطلاع بیشتر رک: مرتضی زربخت، سازمان افسری حزب توده ایران (خاطرات)، به کوشش حمید احمدی، تهران، ققنوس، 1382، صص 21-24
- [72]- برای اطلاع بیشتر رک: حسین انوشیروانی، همان، ص 38
- [73]- ابوالحسین تفرشیان، قیام افسران خراسان، تهران، اطلس، 1367، ص 14-